جلسه 129- 1371

**سه شنبه - 16/09/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استصحاب فرد مردد بود.

اشکالاتی بر جریان استصحاب در فرد مردد مطرح بود.

اشکال پنجم: جریان اصل مؤمّن در فرد طویل

رسیدیم به اشکال پنجم که در بحوث مطرح کرده‌اند. گفته‌اند بر فرض استصحاب فرد مردد جاری باشد و ما از اشکال قبلی‌مان که استصحاب فرد مردد جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز هست صرف نظر کنیم و بگوییم اشکال ندارد و لو استصحاب در مثال اذا کان زید فی الدار فتصدق، اذا کان عمرو فی الدار فصل، استصحاب بقاء احدهما فی الدار جاری می‌شود و لو حکمی که اثبات می‌شود مردد است بین وجوب صدقه که معلوم الارتفاع است و قابل تنجیز نیست و بین وجوب صلاة که قابل تنجیز است، اشکال جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز را اگر نکنیم، ‌فوقش می‌شود این استصحاب، حجت اجمالیه و مقتضی وجوب احتیاط. از علم اجمالی که بالاتر نیست. علم اجمالی اصل بلامعارض در اطرافش جاری می‌شود، ‌استصحاب اجمالی جاری نمی‌شود؟ اصل مؤمّن از فرد طویل یعنی از وجوب صلاة که مترتب است بر وجود عمرو فی الدار، ‌ما اصل برائت جاری می‌کنیم یا استصحاب عدم کون عمرو فی الدار را جاری می‌کنیم برای مؤمّن بودن از وجوب نماز. خب این می‌شود اصل بلامعارض. چون نسبت به فرد قصیر که ما دیگر اصل نداریم. فرض این است که معلوم الارتفاع است، اصل در او جاری نیست.

و بر فرض ما قائل بشویم به مسلک علیت و بگوییم اصل بلامعارض در اطراف علم اجمالی جاری نیست، تعارض می‌کند اصل مؤمّن از این فرد طویل با استصحاب بقاء فرد مردد.

استاد: اختصاص اشکال پنجم به موارد اشکال چهارم (جامع بین ما یقبل التنجیز وما لایقبله)

به نظر ما این اشکال وارد است ولی باز عرض می‌کنیم اخص از مدعا است. فقط در جایی که مشکل استصحاب این است که جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز هست، این اشکال پنجم پیش می‌آید اما در استصحاب‌های موضوعی که نتیجه‌اش یک حکم معین است، ‌استصحاب عدم تذکیه صاحب هذا الجلد المطروح که اثرش این است که این جلد مطروح نجس است، نماز در آن حرام است، اینجا که این اشکال پنجم هم پیش نمی‌آید.

[سؤال: ... جواب: در اشکال پنجم گفته‌اند اثر این استصحاب فرد مردد وجوب احتیاط است. اصل بلامعارض در فرد طویل جاری می‌شود و به لحاظ او مخالفت احتمالیه این استصحاب اجمالی جایز می‌شود. این در مواردی است که ما اصل بلامعارض داشته باشیم. اما در جایی که اصلا این بحث مطرح نیست، ‌مثل همین استصحاب عدم تذکیه صاحب هذا الجلد چه اصلی با این تعارض می‌کند؟ استصحاب می‌گوید صاحب هذا الجلد لم یکن مذکی فی زمان و الان کما کان فهذا الجلد نجس، چه اصلی با این معارض است؟

یا در آن موردی که حکم فرد قصیر و حکم فرد طویل با هم مشتبه شدند، ‌یکی موضوع است برای وجوب صلاة، یکی موضوع است برای وجوب صدقه و نمی‌دانیم کدامیک موضوع هستند بر این دو حکم، ‌خب اصل برائت از وجوب صلاة با اصل برائت از وجوب صدقه تعارض می‌کند. اصل بلامعارض نداریم. فقط اشکال پنجم در مواردی که استصحاب فرد مردد جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز بود اشکال چهارم مطرح بود، اشکال پنجم هم علاوه بر اشکال چهارم در آن موارد مطرح می‌شود.

اشکال ششم...

[سؤال: ... جواب: در این مثال اشتباه حکم فرد قصیر به حکم فرد طویل استصحاب عدم کون عمرو فی الدار با استصحاب عدم وجوب صلاة با برائت از وجوب صلاة یک طرف، نسبت به وجوب صدقه هم استصحاب عدم وجوب صدقه و اصل برائت از وجوب صدقه هم یک طرف، تعارض و تساقط می‌کنند. ... اصل موضوعی در این فرد طویل با اصل حکمی در فرد قصیر تعارض می‌کنند. چه فرقی می‌کند؟ فرض این است که حکم فرد قصیر با حکم فرد طویل مشتبه شده است. هر اصلی که در رابطه با وجوب صلاة جاری کردید تعارض می‌کند با اصل جاری در وجوب صدقه و تساقط می‌کنند. اصل بلامعارض نخواهد بود.

اشکال ششم...

[سؤال: ... جواب: اصل موضوعی در یک طرف با اصل حکمی در یک طرف دیگر تعارض می‌کنند. بله. اصل موضوعی با اصل حکمی خود آن موضوع تعارض نمی‌کند. اصل موضوعی در یک طرف علم اجمالی با اصل حکمی در طرف دیگر علم اجمالی تعارض می‌کند. بله. چون حاکم و محکوم بر هم نیستند.

اشکال ششم: تعارض با استصحاب عدم فرد طویل به ضمیمه علم وجدانی عدم فرد قصیر

اشکال ششم اشکال مهمی است. و آن این است که گفته می‌شود بر فرض استصحاب فرد مردد جاری باشد، تعارض می‌کند با استصحاب عدم فرد طویل که ضمیمه می‌شود به علم وجدانی به عدم فرد قصیر. مثلا شما در مواردی که حکم ثابت است برای کلی به نحو انحلال، کل ما کان انسان فی الدار یوم الجمعة فتصدق که حکم، انحلالی است، اگر دو انسان در دار بود روز جمعه، دو وجوب صدقه است و هکذا، خب استصحاب می‌کنید بقاء ذلک الانسان الذی کان امس فی الدار. می‌گویید امروز که روز جمعه است هنوز آن انسان در دار هست، فیجب التصدق. خب این، تعارض می‌کند با استصحاب عدم کون عمرو فی الدار که نفی می‌کند وجوب تصدقی که مترتب است بر وجود عمرو در دار. این را ضمیمه بکنید به علم وجدانی به عدم وجوب صدقه‌ای که مترتب است بر وجود زید فی الدار که علم داریم به ارتفاع فرد قصیر. خب اینها با هم تعارض و تساقط می‌کنند. نوبت می‌رسد به اصل طولی که اصل برائت هست.

یا مثلا شما در این مثال شبهه عبائیه که بعدا هم توضیح خواهیم داد که می‌دانید یا طرف راست عبا نجس شد یا طرف چپ عبا، طرف راست را شستید، بعد دست زدید، دست خیس زدید هم به طرف چپ عبا هم به طرف راست عبا، خب استصحاب نجاست آن طرف عبا که قبلا نجس شده بود، جاری بشود به عنوان استصحاب فرد مردد، ‌اثرش هم نجاست ملاقی دو طرف هست ولی این تعارض می‌کند با استصحاب عدم نجاست آن طرف غیر مغسول، آن طرف غیر مغسول استصحاب می‌گوید یک زمانی نجس نبود الان هم نجس نیست، ضمیمه می‌کنیم آن را به علم وجدانی به طهارت آن طرف مغسول، آن طرفی که شستیم علم وجدانی داریم که الان طاهر است، خب یک طرف طاهر بالوجدان، ‌آن طرفی که شسته شده، یک طرف طاهر بالاستصحاب آن طرفی که شسته نشده و نتیجه ضم این استصحاب این طرف به علم وجدانی به طهارت آن طرف دیگر که شسته شده حکم به طهارت ملاقی این دو هست. تعارض می‌شود بین این اصول. استصحاب‌ها که با هم تعارض کردند نوبت می‌رسد به قاعده طهارت.

این محصل این اشکال ششم هست.

اختصاص اشکال ششم به موارد استصحاب حکم انحلالی

البته این اشکال در مثل آن استصحاب عدم تذکیه صاحب هذا الجلد پیش نمی‌آید. چون صاحب هذا الجلد مردد بود بین آن گوسفند مقطوع التذکیة که در شرق این مغازه قصابی هست یا آن گوسفند مقطوع المیتة که در غرب مغازه قصابی هست. و لذا استصحاب عدم تذکیه آن گوسفندی که صاحب این جلد مطروح هست، آنجا معارضی برایش فرض نمی‌شود.

این اشکال ششم در مواردی است که ما استصحاب فرد مردد که جاری می‌کنیم، ‌چون حکم، ‌انحلالی است، استصحاب عدم فرد طویل یک فرد از این حکم را نفی می‌کند، علم وجدانی به عدم فرد قصیر هم فرد دیگر از حکم را نفی می‌کند، با استصحاب فرد مردد که جامع حکم را اثبات می‌کند تعارض می‌کنند. اما در مثال استصحاب موضوعی در استصحاب عدم تذکیه صاحب هذا الجلد اینجا ما اصل معارضی بر آن نداریم.

و لذا این اشکال ششم با این‌که اشکال موجهی هست ولی اخص از مدعا است.

ما برای این اشکال ششم در همین...

[سؤال: ... جواب: بهرحال این اشکال ششم اخص از مدعا است.

استاد: جواب تعارض به سقوط اصل معارض در زمان سابق است

برای این اشکال ششم در مواردی که مبتلا به معارضه هست استصحاب فرد مردد با استصحاب عدم فرد طویل، تنها وجهی که به نظرمان می‌آید برای حل معارضه این است که بگوییم عرف تفصیل می‌دهد. یک وقت این فرد قصیر در زمان سابق تعارض کرد استصحابش با عدم فرد طویل. دیروز است استصحاب طهارت این طرف مغسول با استصحاب طهارت طرف غیر مغسول دیروز تعارض کردند. این عبا پریروز یک طرفش نجس شد و ما دیروز علم اجمالی داشتیم به نجاست یکی از دو طرف. اصل طهارت در طرف راست با اصل طهارت در طرف چپ این عبا تعارض و تساقط کردند. امروز که می‌رویم طرف راست عبا را مثلا می‌شوریم و بعد استصحاب نجاست آن طرف واقعی که قبلا نجس بود را جاری می‌کنیم، استصحاب طهارت آن طرف آخر که طرف غیر مغسول است، با او معارضه نمی‌کند چون قبلا در روز گذشته با استصحاب طهارت همین طرفی که امروز شستیم تعارض و تساقط کرد و عرفا صلاحیت برای تعارض مجدد با یک اصل دیگر که استصحاب نجاست احد الطرفین هست را ندارد.

این تنها جوابی است که ما می‌توانیم از این شبهه معارضه بدهیم.

و این جواب اگر درست بشود مختص است به جایی که قبل از ارتفاع فرد قصیر علم اجمالی به وجود احد الفردین ما پیدا کرده باشیم. و الا ما اگر همین امروز که طرف راست عبا را شستیم، ‌همین امروز بعد از این‌که طرف راست عبا را شستیم شخصی آمد گفت طرف چپ عبا را هم بشور. می‌گوییم چرا؟ می‌گوید چون دیروز دست نجس زدم به یکی از این دو طرف عبای تو. می‌گوییم به کدام طرف دست نجس زدی؟ می‌گوید یادم نیست. همین الان علم اجمالی برای من حاصل شد بعد از تطهیر طرف راست این عبا، ‌بعد از غسل طرف راست این عبا، خب دیگه اصل طهارت در طرف راست این عبا کی جاری شد و تعارض و تساقط کرد با اصل طهارت در طرف دیگر؟ اینجا که دیگه انصافا شبهه معارضه قابل جواب نیست.

پس اگر این جواب از معارضه درست بشود مختص می‌شود به جایی که قبل از ارتفاع فرد قصیر بخاطر اثر مختص هر کدام از این فرد قصیر و فرد طویل استصحاب‌ها و اصل مؤمّن‌ها در این دو طرف تعارض و تساقط کرده باشند.

در همین مورد هم ممکن است کسی بگوید آقا! تعارض و تساقط اصل در این دو طرف موقت بود؛‌دائم نبود. تا علم اجمالی بود، یعنی دیروز، استصحاب طهارت در این طرف مغسول، یعنی آن طرفی که آن را شستیم، ‌با استصحاب طهارت در آن طرف غیر مغسول تعارض کردند اما امروز دیگر علم اجمالی از بین رفت. بقائا دیگر ما علم اجمالی نداریم. وقتی بقائا علم اجمالی نداشتیم، وجهی ندارد ما بگوییم استصحاب طهارت در این طرف غیر مغسول، تساقط کردند با آن استصحاب دیروز در طرف مغسول. این تعارض‌ها مادام علم اجمالی بود.

ولی به نظر ما این شبهه قابل جواب است. چون از اول علم اجمالی مورب ما داریم یعنی ما علم داریم به این‌که یا این طرف مغسول امروز نجس است یا آن طرف غیر مغسول امروز و فردا و بعدها نجس خواهد بود. مثل این‌که من علم اجمالی دارم یا اکرام زید امروز واجب است یا اکرام عمرو امروز و فردا واجب است. خب اصل مؤمّن از وجوب اکرام عمرو در فردا با اصل مؤمّن از وجوب اکرام زید در امروز هم تعارض و تساقط می‌کنند. و اینجا هم همین است.

اصل طهارت در این طرف غیر مغسول امروز با اصل طهارت در طرف مغسول که دیروز جاری بود، ‌قبل از غسل آن با هم تعارض و تساقط کردند. یک طرف علم اجمالی از بین رفت. این معنایش این نیست که علم اجمالی از بین رفته است. خود صحیحه زراره هم گفت وقتی نمی‌دانی کدام طرف لباست نجس شده است، تغسل من ثوبک الناحیة التی تری انه وقع علیه الدم حتی تکون علی یقین من طهارتک. باید تمام اطراف شبهه را بشوری تا یقین کنی به طهارت لباست. این یعنی الغاء استصحاب طهارت‌ها در اطراف حدوثا و بقائا. یعنی اکتفاء‌به شستن یک طرف نکن. جمیع آن ناحیه‌ای را که فکر می‌کنی نجس شده است، جمیع آن ناحیه را بشور حتی تکون علی یقین من طهارت.

و لذا در موردی که قبل از ارتفاع فرد قصیر علم اجمالی، منجز بود و اصول در اطراف تعارض کرد، ما بعید نمی‌دانیم که عرف اینجا دیگر استصحاب فرد مردد را یعنی استصحاب نجاست احدهما را بلامعارض ببینید؛ یعنی او را طرف معارضه نبیند.

[سؤال: ... جواب: اصل طهارت در آن غیر مغسول از دیروز موضوع داشت، ‌تعارض کرد با اصل طهارت در آن طرفی که امروز او را می‌شوریم. چون شک داریم در طهارت این طرف غیر مغسول امروز و فردا. تعارض می‌کند با اصل طهارت در طرف مغسول که فردا می‌خواهم او را بشورم. منتها ممکن است شما بگویید تا حالا این دو تا با هم معارضه می‌کنند حالا آن استصحاب نجاست احدهما هم آمد، ‌شد معارض سوم. و این سه تا با هم تعارض می‌کنند. ما می‌گوییم این عرفی نیست. استصحاب طهارت این طرف با استصحاب طهارت آن طرف چون علم اجمالی داشتیم یکی از این دو طرف نجس است، ‌تعارض و تساقط که کردند، ‌این بخاطر تقدم زمانی منشأ می‌شود که استصحاب نجاست احد الطرفین که بعدا جاری می‌شود، بعد از شستن یک طرف از این عبا سلیم از معارضه باشد.

این نکته‌ای که به ذهن ما می‌آید که برای رفع معارضه بین استصحاب فرد مردد با استصحاب عدم فرد طویل که ضمیمه می‌کنیم آن را به علم وجدانی به ارتفاع فرد قصیر، این‌جور جواب بدهیم: اول گفتیم این اخص از مدعا است. در استصحاب عدم تذکیه صاحب هذا الجلد جاری نمی‌شود این اشکال. و ثانیا در مواردی که در زمان علم اجمالی که قبل از غسل این طرف راست عبا بود، استصحاب طهارت را در اطرف این عبا تعارض و تساقط کردند، عرف بعدا استصحاب نجاست احدهما را بعد از شستن طرف راست بلامعارض می‌بیند. مخصوصا با توجه به صحیحه زراره که تصریح می‌کند که اصول در اطراف جاری نیست؛ اصول مؤمّنه. تغسل من ثوبک الناحیة التی تری انه وقع فی الدم حتی تکون علی یقین من طهارتک. این معنایش این است که یعنی استصحاب طهارت‌ها در اطرف جاری نیست. آن وقت استصحاب نجاست احدهما می‌شود جاری بلامعارض.

این توجیهی است که ما برای رفع معارضه به ذهن ما می‌رسد. اما این توجیه اگر درست باشد که به نظر ما درست است مختص به جایی است که علم اجمالی منجز قبل از ارتفاع فرد قصیر پیدا کرده باشیم. نه آن جایی که بعد از شستن طرف راست عبا تازه فهمیدم که دیروز یکی از این دو طرفش نجس بوده است. اینجا ما هیچ جوابی برای دفع شبهه معارضه نداریم.

و خلاصه عرض ما راجع به اشکال ششم این است که این اشکال ششم فی الجملة وارد است و لکن این اشکال ششم جواب قطعی از استصحاب فردد مردد نیست و اخص از مدعا است.

مختار: جریان استصحاب فرد مردد مگر در موارد جامع ما یقبل التنجیز وما لایقبله

پس ما به نظرمان استصحاب فرد مردد جاری است مگر در جایی که اثرش جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التجیز باشد که آن وقت دیگر این استصحاب منجز نخواهد بود. مثل این‌که می‌دانیم مولی گفته است اذا کان زید فی الدار فتصدق اذا کان عمرو فی الدار فصل. خب امروز استصحاب بقاء احدهما فی الدار جاری بشود، جامع بین این دو حکم را تنجیز بخواهد بکند معقول نیست. چون وجوب صدقه قطعا قابل تنجیز نیست. علم به ارتفاع زید داریم علی تقدیر الحدوث. پس علم داریم به عدم وجوب صدقه. و همین‌طور اگر این استصحاب فرد مردد مبتلا به معارضه بشود اینجا هم ما اشکال را می‌پذیریم. اما این دو محذور همیشه پیش نمی‌آید. استصحاب فرد مردد به نظر ما فی حد ذاته جاری است.

و عمده اشکال به استصحاب فرد مردد همان اشکال دوم است که متاسفانه در بحوث و مباحث الاصول غفلت شده از آن اشکال دوم. با این‌که این اشکال دوم هم خود آقای صدر در فقه مطرح می‌کند هم اختصاص به ایشان ندارد. اشکال معروف در استصحاب فرد مردد است. و اشکال معارضه که البته او مطرح شده در بحوث و مباحث. عمده اشکال، اشکال دوم است.

تعمیق اشکال دوم، عدم ترتب اثر بر عنوان "احدهما"

من برای این‌که حق اشکال دوم اداء بشود می‌خواهیم یک مقدار با انصاف باشیم، چون استصحاب فرد مردد یک مطلبی است که خیلی از بزرگان مخالف با آن هستند. چه بزرگان قم چه بزرگان نجف. بزرگانی از مدققین مثل مرحوم آقای داماد، ‌امام. حالا از گذشتگان محقق نائینی، محقق عراقی. و از متاخرین مرحوم آقای صدر، آقای سیستانی. برای این‌که حق اشکال این‌ها در اشکال دوم اداء بشود، می‌خواهیم یک مثالی بزنم:

آقای خوئی استصحاب فرد مردد را قبول دارد. همین بیانی که ما عرض کردیم: چه اشکالی دارد جامع متیقن است، ‌استصحاب می‌کنیم بقاء جامع را. که البته ما توضیح دادیم و لو این جامع بعنوانه موضوع اثر شرعی نباشد، مشیر است به واقع آن فرد که او موضوع اثر شرعی است. ولی در فروع علم اجمالی یک فرعی مطرح کرده، ‌یک صحبت‌هایی کرده، آن صحبت‌ها را من نقل کنم.

جریان اصل فرد مردد در نماز نحو القبلة، در فرض علم به خلل یکی معین از نمازهای چهارگانه

بحث این است که یک شخصی جهت قبله را نمی‌داند. به چهار طرف نماز خواند. بعد از این‌که به چهار طرف نماز خواند علم پیدا کرد یکی از این چهار نماز باطل بود. حالا یک وقت علم اجمالی پیدا می‌کند یکی از این چهار نماز باطل بوده، خب گفتند اشکال ندارد. قاعده فراغ یا یک اصل مصحح دیگر اگر بود جاری کن در آن نماز نحو القبلة واقعی. بگو ان شاء الله آن نماز نحو القبلة واقعی صحیح است. حالا قاعده فراغ جاری کنی، گاهی استصحاب عدم زیاده رکن جاری می‌کنی، چون علم اجمالی داری در این چهار نماز یکی دو تا رکوع بجا آوردی، استصحاب می‌گوید در آن نماز نحو القبلة واقعی، زیاده رکوع نکردی. برو دنبال کارت. اما یک وقت نه، یک نماز معین، آن نمازی که به سمت در خواندم، روبروی در ورودی خواندم، ‌آن نماز من مشکل داشته. یقین دارم آن نمازم نقص رکوع داشت یا زیاده رکوع داشت.

محقق عراقی در فروع علم اجمالی گفته آقا! من چه جور اصل جاری کنم؟ قاعده فراغ جاری کنم یا حالا استصحاب عدم زیاده رکوع جاری کنم، خب من می‌دانم این نماز چهارمی مثلا مشتمل بوده بر خلل و آن سه تا نماز اول مشتمل بر خلل نبوده. من چه جوری بیایم عنوان انتزاعی، ‌الصلاة نحو القبلة این عنوان انتزاعی را بگیرم بگویم الصلاة نحو القبلة کانت صحیحة، واجدة لرکوع، فاقدة للرکوع الزائد؟ آخه صلاة نحو القبلة عنوان مشیر است. مشارالیه‌اش اگر نماز چهارم است که مقطوع الخلل است. اگر آن سه تا نماز دیگر است مقطوع عدم الخلل است. می‌گوید اصل در اینجا می‌شود اصل در فرد مردد.

آقای خوئی که قبول ندارد که اصل در فرد مردد جاری نیست. البته قاعده فراغ آقای خوئی می‌گوید التفات حال العمل چون شرط است خب اینجا قاعده فراغ جاری نیست. ولی در فروع علم اجمالی به این دلیل اشاره نکرده. نگفته قاعده فراغ در نماز نحو القبلة واقعی جاری نیست چون از باب صدفه و اتفاق این نماز صحیح خواهد بود. چون می‌داند نماز چهارم خلل داشت، آن سه نماز خلل نداشت. فقط نمی‌داند کدام‌ها نماز به طرف قبله بوده. آن هم که از اول شک داشت که کدام نمازها به طرف قبله است. آقای خوئی نگفته که قاعده فراغ جاری نیست چون شرط التفات حال عمل را ندارد. این را نگفته. اگر می‌گفت آن وقت در مورد استصحاب این را نمی‌توانست این بیان را جاری کند؛ استصحاب عدم زیاده رکوع در آن نماز نحو القبلة واقعی.

آقای خوئی دلیل دیگری آورده. این دلیلش می‌خورد با این ادله منکرین اصل در فرد مردد. گفته: آقا! من در چی شک دارم؟ خوب دقت کنید! من شک دارم در مثلا رکوع در این نماز چهارم؟ ابدا. یقین دارم این نماز چهارم مشکل رکوع داشت. حالا مشکل نقصان رکوع أو زیاده رکوع. آن سه نماز که قطعا همچون مشکلی نداشتند. پس شک من در چیست؟ شک من در این است که آیا نماز چهارمی به طرف قبله بود تا باطل باشد چون نماز چهارمی خلل داشت؛ مشکل رکوع داشت. یا آن سه نماز به طرف قبله بود تا نماز به طرف قبله صحیح باشد. پس من شک دارم کدام نمازها به طرف قبله بود. و الا من شک ندارم کدام نمازها مشکل رکوع داشت یا نداشت. این‌جوری استدلال کرده.

ما می‌گوییم آقای خوئی! شما که در اصول گفتید آقا! اگر بناء باشد یک سری استصحاب‌ها را به جرم و اتهام استصحاب فرد مردد ابطال کنیم پس بیایید استصحاب کلی قسم ثانی را ابطال کنید چون فرقی بین اینها نیست. خود شما در فروع علم اجمالی فرقش را گفتید. خود شما در فروع علم اجمالی دلیل همین منکرین اصل در فرد مردد را بیان کردید. اینها هم این را می‌گویند. می‌گویند عنوان، ‌خوب دقت کنید!‌عنوان الصلاة نحو القبلة لابد ان تکون مع الرکوع، این عنوان در لسان ادله که نیامده. موضوع، مرکب است. موضوع این نیست که یجب ان تکون الصلاة نحو القبلة ذات رکوع. عنوان الصلاة نحو القبلة به عنوان بسیط اخذ نشده و موضوع باشد برای این‌که واجب است در آن رکوع. این عنوان به عنوان بسیط موضوع اثر نیست. موضوع اثر عنوان ترکیبی است. یعنی شما باید نماز بخوانی که این نمازت چند چیز در آن واجب است. یک:‌رکوع داشته باشد. دو: استقبال قبله داشته باشد و واجب های دیگر. ترکیب است. وقتی ترکیب شد می‌گویند شما در هر جزئی شک داشتی مستقل اصل جاری کنی. نماز خواندی، می‌گویم بله وجدانا نماز خواندم. می‌گویند نمازت دو تا شرط دارد: یک: باید نمازت با رکوع باشد. در این، شک داری؟ می‌گویم نه. آن سه تا نماز با رکوع بوده، نماز چهارم بی رکوع. می‌گویند وقتی شک نداری در این جزء پس چه اصلی می‌خواهی جاری کنی؟ بگویی بلی قد رکعت؟ شک نداری. استصحاب کن عدم زیاده رکوع را؟ شک نداری. یقینا نماز چهارم زیاده رکوع بوده آن سه تا نماز زیاده رکوع نبوده. شما شک داری کدام نمازت به طرف قبله بوده. خب آن هم که نه استصحاب ثابت می‌کند کدام نماز به طرف قبله بوده نه قاعده فراغ.

روح اشکال استصحاب فرد مردد: عدم جریان استصحاب عنوان انتزاعی بسیط، زیرا موضوع مرکب است

همین بیان آقای خوئی روح اشکال منکرین استصحاب فرد مردد است. استصحاب فرد مردد که انکار می‌شود به این شکل انکار می‌شود که می‌گویند آقا! موضوع، مرکب است. همین مثال صاحب هذا الجلد، ‌گفته می‌شود آقا! صاحب هذا الجلد این عنوان بسیط موضوع اثر است؟ این‌که موضوع اثر نیست. موضوع اثر این است: الشاة اذا لم تذکّ فجلدها نجس. کجا گفتند الشاة الصاحبة الجلد؟ این را شما انتزاع کردید. در موضوع خطاب اخذ نشده. موضوع، ‌ترکیبی است. وقتی موضوع ترکیبی شد هر جزئی که مشکوک است، باید در او اصل جاری کنی. خب شما الشاة غیر المذکاة جلدها نجس. در کدام شاة شک داری که مذکی است یا غیر مذکی؟ خب این شاة که قطعا مذکی است، آن شاة هم که قطعا میته است. این‌که بیایی بگویی من نمی‌گویم الشاة اذا لم تکن مذکاة فجلدها نجس و اذا کانت مذکاة فجلدها طاهر. این‌جوری نمی‌گویم که اگر این‌جوری بگویید در شاة شک نداری. این شاة‌قطعا مذکی است آن شاة هم قطعا میته است. می‌آیید می‌گویید که صاحب هذا الجلد. می‌گویند خب شما عنوان بسیط را موضوع قرار دادی. عنوان بسیط که موضوع اثر نیست. چرا موضوع اثر نیست. برای این‌که اگر موضوع اثر بود گاهی حالت سابقه ندارد. مثلا صاحب هذا اللحم. حالا مثال صاحب هذا اللحم هم بزنم. در آن مثالی که یک گوشتی گذاشتند اینجا. می‌گویید صاحب هذا اللحم لم یکن مذکی. خب عنوان صاحب هذا اللحم چه دخالتی دارد؟ آن موقعی که این گوسفند لاغر بود، تازه از مادر به دنیا آمده بود صاحب این لحم هم نبود. باز موضوع اثر شرعی بود. عنوان صاحب هذا اللحم را شارع اخذ نکرده شما اخذ می‌کنید. این روح اشکالی است که منکرین استصحاب فرد مردد مطرح می‌کنند.

یک نکته عرض کنم. ان شاء الله جوابش را فردا عرض می‌کنیم.

آقای صدر: جریان قاعده طهارت در عنوان انتزاعی فرد مردد به جهت عدم اخذ شک در موضوعش

مرحوم آقای صدر در فقه در جلد 2 راجع به همین بحث فرد مردد یک مطلبی گفته، ‌ما می‌خواهیم ایشان را هم گیر بیندازیم. ایشان گفته قاعده طهارت یک موجود استثنایی است. استصحاب طهارت مشکل استصحاب فرد مرددش قابل حل نیست. ولی قاعده طهارت مثلا ما در همین مثالی که خود ایشان می‌زند بگوییم. می‌گوید آقا! یک آبی بود یقینا نجس. آب دیگری بود یقینا پاک. آب سمت غرب یقینا نجس، ‌آب سمت شرق یقینا پاک. من وضوء گرفتم نمی‌دانم از کدام‌ها وضوء گرفتم. از آب پاک قطعی یا از آب نجس قطعی. قاعده فراغ در وضوء هم جاری نیست چون غفلت حال العمل داشتم. نوبت می‌رسد به استصحاب. آقای صدر می‌گوید استصحاب در طهارت این آب که جاری نیست. استصحاب در طهارت آب دوم جاری نیست. چون یکی معلوم النجاسة است یکی معلوم الطهارة است. اگر می‌خواهید استصحاب کنی بگویی ماء توضأت به، استصحاب می‌کنم طهارت‌آن آبی را که توضأت به. می‌گوید این عنوان الماء الذی توضأت به، این‌که موضوع، مرکب است. این‌جوری چرا موضوع را قرار می‌دهی. شارع گفته وضوء بگیر با آبی و آن آب پاک باشد. الماء الذی توضأت به، ‌اگر این‌جوری باشد استصحاب طهارت ندارد. چون آبی که با آن وضوء گرفتم اگر عنوان مرکب نباشد عنوان بسیط انتزاعی باشد خب این آب قبل از این‌که وضوء بگیرم ماء توضأت به نیست تا بخواهم استصحاب طهارتش را بکنم.

بعد می‌آید می‌گوید ولی قاعده طهارت ممکن است جاری بشود. قاعده طهارت جاری می‌شود در آن آب واقعی که با او وضوء گرفتم. چرا؟ برای این‌که در قاعده طهارت که شک اخذ نشده تا بگوییم ما اینجا شک نداریم. در موضوع قاعده طهارت آنی که اخذ شده عدم علم به نجاست و ظاهر کل شیء‌طاهر حتی تعلم انه قذر این است که آنی که رافع قاعده طهارت است علم منجز است نه علم غیر منجز. ما هم در این مثال علم منجز نداریم که.

و لذا ایشان می‌گوید اللهم الا ان یقال که بعید نیست ما بگوییم در این مثال قاعده طهارت جاری می‌کنیم.

آن وقت آقای صدر هم پایش گیر شد. در این مثال نماز به چهار سمت اگر فرض کنید با چهار آب وضوء گرفتیم. بعد علم تفصیلی پیدا کردیم آب وضوء نماز چهارم نجس بوده. خب آقای صدر استصحاب طهارت را می‌گوید استصحاب فرد مردد. ولی قاعده طهارت جاری کنیم در آن آبی که وضوء گرفتیم برای نماز به سمت قبله. خب این توسعه اشکال بود که به خود آقای صدر هم این اشکال وارد شد. آن بیان آقای خوئی هم در فروع علم اجمالی در واقع کپی اشکال منکرین استصحاب فرد مردد است. کسی دارد آن اشکال را مطرح می‌کند مثل آقای خوئی که خودش فرد مردد را قبول دارد ولی من حیث لایشعر اگر جسارت نباشد دارد حرف منکرین استصحاب فرد مردد را می‌زند.

آیا ببینیم این تعمیق اشکال دوم قابل جواب هست یا قابل جواب نیست ان شاء‌الله فردا.